

نظریه حقوق طبیعی

محمدباقر پارساپور
عضو هیأت علمی دانشگاه قم

چکیده

فکر حقوق طبیعی یا فطری و اعتقاد به وجود قواعدی برتر از حقوق موضوعه را می‌توان از بحث انگیزترین موضوعاتی دانست که پیشینه آن به قرن‌ها پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام باز می‌گردد.

این اندیشه با مناقشه‌ها و ایرادهایی روبه‌رو بوده است که در این مقاله، نویسنده از مجموعه ایرادات، چهار ایراد عمده را مطرح و سعی کرده به آنها پاسخ گوید.

این چهار ایراد عبارت‌اند از:

۱. عدم توافق درباره مفهوم عدالت؛
 ۲. تنوع قوانین و حقوق موضوعه در بین جوامع؛
 ۳. عدم انطباق وقایع تاریخی با حقوق طبیعی؛
 ۴. پیروی حقوق از داوری‌های خودسرانه و فردی اشخاص.
- کلید واژه‌ها: حقوق طبیعی، حقوق موضوعه، عدالت، مستقلات عقلی، مکتب تاریخی.

نظریه حقوق طبیعی؛ پاسخی به نقدهای آن

قانونی حقیقی، مبتنی بر عقل سلیم و منطبق با طبیعت وجود دارد که همه جا و همه کس را تأثیر بخشیده و ثابت و جاویدان است. در مورد اعمالی که باید انجام دهیم ما را به فرمان می خوانند، از بدی ها دور و منع می کند. اگر نیکان را امر یا نهی نکند نمی تواند بدان را با فرامین و ممانعت های خود تغییر دهد. این قانون به نهادی الهی تعلق دارد. کسی مأذون به سرپیچی از آن نیست. در رم همان است که در آتن هر آنچه امروز وجود دارد فردا نیز هست قانونی که واحد، جاویدان و تغییرناپذیر باشد برای همه ملت ها و اعصار چنین است.

(از کتاب جمهوری اثر سیسرون)

مترجم فلسفه یونان در رم)

مقدمه

واژه حقوق طبیعی یا حقوق فطری (Natural Law) را باید یکی از کهن ترین واژه هایی دانست که قدمت استعمال آن به قرن ها پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) برمی گردد. مقصود از حقوق طبیعی آن دسته از قواعد همیشگی است که از اراده حکومت ها برتر و غایت مطلوب بشر است. مقتضای طبیعت و فطرت بشری بوده و عقل هر کس بی هیچ واسطه ای بر آن حکم می کند؛ قانون گذاران باید تلاش کنند که آنها را بیابند و در امر قانون گذاری از آنها الهام گرفته و به صورت قواعد موضوعه درآورند. (ر.ک: شایگان، ۱۳۷۵: ۲۱ و ۲۲؛ جعفری لنگرودی، بی تا: ۸؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۸-۴۰)

در برابر حقوق طبیعی، حقوق موضوعه (Positive Law) یا (حقوق وضعی) قرار می گیرد و آن مجموعه قواعد و مقرراتی است که در برهه ای از زمان بر جامعه ای حکومت می کند. و به

دلیل تضمین آن از طرف سازمان‌های اجتماعی، قدرت اجرایی پیدا کرده است. هر چند در این باره که منبع حقوق طبیعی چیست میان فیلسوفان و سایر اندیشمندان از گذشته‌های دور اختلافات چشم‌گیر و مهمی وجود داشته است (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۸ و ۴۲؛ لوی برول، ۱۳۷۰: ۹ و ۱۰) اندیشه حقوق طبیعی همواره در ذهن بشریت بوده و به‌رغم تمامی تفاوت‌هایی که در روش‌ها و استدلال‌ها وجود دارد، باز هم نتایج به دست آمده در مجموع یکسانند.

برای مثال کافی است که نظریات دو فیلسوف بزرگ، یعنی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) فیلسوف آلمانی و هربرت اسپنسر (۱۸۰۲-۱۹۰۲) فیلسوف انگلیسی را با هم مقایسه کنیم. این دو فیلسوف با این‌که با مقدماتی به کلی مغایر شروع کرده‌اند، به این معنا که اولی داورای‌های عقل عملی را مبنا قرار داده (کانت، ۱۳۸۰: ۲۷) و دومی ملاحظات تجربی قوانین طبیعی زندگی را، با وجود این ضوابط حقوق طبیعی‌ای که به آن رسیده‌اند، تقریباً یکسان است.

کانت می‌گوید:

سلوک خارجی تو باید به نحوی باشد که استفاده از آزادی اراده ات با آزادی دیگران، طبق یک قانون کلی، هم‌زیستی داشته باشد.

اسپنسر نیز با عبارتی مشابه با کانت می‌گوید:

هر کس مجاز است آنچه اراده می‌کند انجام دهد، به شرط این‌که به آزادی مشابه دیگران لطمه وارد نیاورد. (وکیو، ۱۳۸۰: ۱۳)

اندیشه حقوق طبیعی که نخست در تعالیم سقراط، افلاطون، ارسطو و پیروان مکتب رواقی ملاحظه می‌شود بعدها به رومیان نیز منتقل شد.

رومیان حقوق را به سه گروه تقسیم می‌کردند:

۱. حقوق مدنی که اختصاص به شهروندان رومی داشت که از نژاد لاتین بودند.
۲. حقوق بشر یا حقوق ملل که روابط خارجیان (رعایای روم) را با یکدیگر و نیز روابط آنها را با شهروندان رومی تنظیم می‌کرد.
۳. حقوق طبیعی که آرمانی و تغییرناپذیر و جاودانی بود.

علی‌رغم مشترکات موجود میان حقوق ملل و حقوق طبیعی، حقوق دانان رومی معتقد بودند که این دو به حسب مفهوم متفاوتند. از دیدگاه آنها نظام بردگی از باب مثال، با قواعد

حقوق طبیعی ناسازگار، ولی از جنبه حقوق ملل امری پذیرفته شده بود. (حسن فرج، ۱۹۸۸ م: ۹۶ و ۹۷)

از گذشته‌های بسیار دور درباره حقوق طبیعی بحث‌های فراوانی میان فیلسوفان و حقوق‌دانان مطرح بوده، ولی بنیادی‌ترین پرسشی که ذهن اندیشمندان را از قرن‌ها پیش به خود مشغول کرده، این است که آیا اساساً قواعدی تحت عنوان حقوق طبیعی می‌تواند وجود داشته باشد یا خیر؟
سعی نگارنده در این مقاله آن است که پاسخی در خور برای این مسئله پیدا کند.

طرح مسئله

این‌که آیا می‌توان پذیرفت که قواعدی برتر و والاتر از حقوق موضوعه وجود دارد یا نه؛ یعنی همان چیزی که به آن عنوان حقوق طبیعی یا فطری داده شده، در واقع، بزرگ‌ترین چالشی است که در مباحث مربوط به حقوق طبیعی بروز کرده است.
حکیمان پیش از سقراط به این پرسش، پاسخ منفی می‌دادند و این در واقع، همان طرز تلقی‌ای است که بعضی با عنوان قراردادگرایی (Coventionalisme) مطرح کرده‌اند.
مطابق با نظریه قراردادگرایی، حق و عدالت از امور قراردادی‌اند و بنیاد این دو را نمی‌توان در طبیعت جست و جو کرد. در تحلیل نهایی به جز توافق خودسرانه جوامع بشری (که ممکن است صریح یا ضمنی باشد)، دلیل وجودی دیگری در بین نیست.
در این دیدگاه، حق با قانون و عرف تفاوتی ندارد، بلکه می‌توان آن را ریشه‌ای از رشحات قانون و عرف تلقی کرد. (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۲۹ و ۱۱۳)

در مهم‌ترین متن فلسفی پیش از سقراط که از آن‌ها کلیت است، چنین آمده است:
از دیدگاه الهی همه چیز زیبایی، نیکی و عدالت است، آدم‌ها هستند که به فکر درست و نادرست افتاده‌اند. حتی تمایز میان درست و نادرست، عادلانه و ناعادلانه، چیزی جز یک حدس یا یک قرارداد بشری (custume) نیست. علت اولی اعم از این‌که خدایش بنامیم یا هر چیز دیگری، ورای خیر و شر، حتی ورای خوب و بد است. خدا به عدالت بشری چه نیازی دارد. بهره نیکوکار و مردم آزار در پیشگاه الهی یکی است. عدالت به هیچ چیزی بالاتر از قلمرو بشری آویخته نیست. این که عدالت را خیر و بی‌عدالتی را شر بدانیم فقط و فقط به برداشت‌های انسانی و بشری بر می‌گردد و در تحلیل نهایی به تصمیم بشر بستگی دارد. ظاهراً عدالت الهی را فقط در جایی

می‌یابیم که مردان عادل بر سر کار باشند. در هر مورد دیگری، چه از نظر مرد با تقوا و چه از نظر مردم بدکار وضع یکی است و فرق نمی‌کند. (همان: ۱۱۳ و ۱۱۴)

آرچلویوس، فیلسوف مکتب ایونی معتقد بود که حقوق، وجودش را نه از طبیعت که از قانون به دست می‌آورد. همین نظریه را سوفسطاییان نیز تأیید کردند.

به گفته ترازیماخوس (قرن پنجم ق.م) از سوفسطاییان یونانی: عدالت چیزی است که مورد پسند قوی‌ترها باشد.

جان مایه برهان سنتی قراردادگرایی (که مدعی نفی حقوق طبیعی است) این است که ما ملاحظه می‌کنیم که جوامع مختلف هر یک از مفهوم عدالت و انصاف در یافت متفاوتی دارند، بلکه می‌توان گفت که این اختلاف در طرز تلقی و برداشت، حتی در نزد جامعه واحد از دوره‌ای به دوره دیگر وجود داشته است.

استدلال بالا را با بیانی دیگر در فلسفه شکاکان هم ملاحظه می‌کنیم.

یکی از دلایل مهم ده‌گانه مکتب شکاکان که رهبر آن پیرهون، اولین شکاک بزرگ یونان بود، اختلافات موجود بین تأسیسات حقوقی، عادات، معتقدات و قوانین بود.

نتیجه‌ای که شکاکان از این قضیه می‌گرفتند این بود که اساساً معرفی چیزی با عنوان حقیقتاً عادلانه یا غیر عادلانه امکان پذیر نیست. تأیید عادلانه یا غیر عادلانه بودن صرفاً در چارچوب بعضی از تأسیسات حقوقی، قوانین و یا عادات مورد مطالعه، میسر است (وکیو: ۱۰ و ۱۱).

به عقیده آنان، آنچه زاینده طبیعت است همیشه و در همه جا یکی است. آتش در یونان و ایران به یک نحو می‌سوزاند. اگر می‌بینیم حقوق به این صورت نیست (یعنی بین حقوق دولت مختلف اختلاف وجود دارد)، از این جهت است که از طبیعت سرچشمه نمی‌گیرد.

کارنئاد (۱۲۹-۲۱۵ ق.م) نیز در اظهاراتی مشابه با استدلال فوق معتقد بود که: عدالت بر طبیعت استوار نیست. مفاهیم سرد و گرم و تلخ و شیرین تغییر ناپذیرند، زیرا برخاسته از طبیعت‌اند. حال آن‌که عدل و ظلم از این قبیل نیستند. (همان: ۱۱)

هابز فیلسوف انگلیسی (۱۵۸۸-۱۶۷۹ م)، نیز که نمی‌توان او را در زمره شکاکان دانست و بیشتر از پیروان مکتب واقع‌گرایی به حساب می‌آید، نظرش این است که در وضع طبیعی، تصور نیک و بد، و ظلم و عدل وجود ندارد. ظلم و عدل، و نیک و بد ساخته قانونند. تنها دولت است که می‌تواند ضابطه‌ای از عدالت و بی‌عدالتی را به دست دهد و در حقیقت، شالوده

حقوق با تشکیل دولت شکل می‌گیرد.
از دیدگاه هابز، تجلی اراده حاکم در قانون را باید از همه جهات ملاک و معیار اخلاق قرار داد. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶۴/۴؛ کی‌نیا، ۱۳۴۸: ۱۶۳)
در دیدگاهی مشابه با عقیده هابز که کیریشمن (۱۸۰۲-۱۸۸۹م) حقوق‌دان برجسته آلمانی از جمله مدافعان آن است، اساس حقوق را می‌توان در آشتونگ (Achtung)، یعنی در احساس احترام و ترسی قدسی نسبت به قدرت حاکم یافت. (وکیو: ۱۳۸)
همان‌طور که می‌دانیم پیروان مکتب‌های تحقیقی و تاریخی با این فکر که آرمان‌های اخلاقی، قواعدی برتر از قوانین اجتماعی یا ریشه فطری و طبیعی دارند، مخالفند و توانایی عقل انسان را در یافتن بهترین راه حل‌ها، یک‌سره انکار کرده‌اند، برخلاف طرفداران مکتب حقوق طبیعی که معتقد به قواعد والا و طبیعی هستند.
هر چند انکارهای شک‌آمیز درباره وجود حقوق طبیعی طی قرون، بلکه هزاره‌ها با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است، ولی می‌توان اهم اعتراض‌ها و ایرادهای منکران حقوق طبیعی را در موارد زیر خلاصه کرد.

ایرادهای مطرح شده به نظریه حقوق طبیعی

۱. عدم توافق درباره مفهوم عدالت

پیروان مکتب حقوق طبیعی ادعا دارند که حق طبیعی به واسطه عقل بشری قابل دست‌یابی است و همه به آن اعتراف دارند، در صورتی که به جای یک مفهوم با مفاهیم گوناگونی از حق و عدالت مواجه هستیم.

به بیان دیگر، حق طبیعی در صورتی می‌تواند وجود داشته باشد که عدالت بر مبنایی ثابت و لا یتغیّر استوار باشد و حال آن‌که اصول عدالت متغیرند. (اشتراوس: ۲۷؛ علوم، ۱۳۴۸: ۶۱)

پاسکال (۱۶۲۳-۱۶۶۲) فیلسوف و نویسنده فرانسوی در این باره می‌گوید:

اشخاص در معنای عدالت به توافق نمی‌رسند و به همین جهت، عاقلانه‌تر این است که به جای حقوق عام و تغییرناپذیر به قواعد موجود و واقعی توجه داشت.

۲. تنوع قوانین و حقوق موضوعه در بین جوامع

پیش از این گفتیم که شکاکان برای اثبات این‌که اصولاً حقوق نمی‌تواند از طبیعت نشأت

بگیرد، به جود اختلاف بین حقوق دول مختلف استناد کرده و از آن چنین نتیجه گرفته بودند که ممکن نیست حقوق واحدی با ارزش مطلق وجود داشته باشد.

۳. عدم انطباق وقایع تاریخی با حقوق طبیعی

یکی از ایرادهایی که در مورد حقوق طبیعی به عمل آمده، این است که همیشه وقایع تاریخی مؤید حقوق طبیعی نبوده‌اند و در نتیجه، حقوق طبیعی تصور و پنداری بیش نیست؛ برای مثال گفته شده است که حقوق طبیعی بر حریت و آزادی نوع بشر تأکید دارد، در حالی که در گذشته و حال بردگی وجود داشته است. (وکیو: ۱۳)

۴. پیروی حقوق از داوری‌های خودسرانه و فردی اشخاص

مهم‌ترین ایرادی که مکتب تاریخی در مورد نظریه حقوق طبیعی وارد کرده و از طرف گروهی مقبول افتاده، این است که نتیجه اعتقاد به توانایی عقل و پایه‌ریزی نظم حقوقی بر احکام آن به این معنا خواهد بود که هر کس بتواند سلیقه‌ها و تمایلات خویش را به نام داوری عقل و حقوق طبیعی مبنای نظام اجتماعی قرار دهد و آنچه را تربیت اجتماعی و ضرورت‌های تاریخی و مذهبی به او تلقین کرده، به طور ناخودآگاه از قواعد حقوق طبیعی بشمارد، در نتیجه، حقوق، تابع داوری‌های خودخواهانه و فردی انسان‌ها می‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۲؛ همو، ۱۳۷۷: ۱/۱۴۱)

در توضیح ایراد فوق گفته شده است که اگر داوری‌های عقل وابسته به عوامل اخلاقی، مذهبی و اقتصادی نباشد، دیگر نباید هیچ اختلافی میان مذاهب باقی بماند و مستقلات عقلی باید در کلیه ادوار تاریخی و در میان همه جوامع ثابت بماند. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۷)

پاسخ ایرادات وارد بر نظریه حقوق طبیعی

۱. ایراد اول

ایراد اول این بود که موجودیت حقوق طبیعی به این امر بستگی دارد که ما بپذیریم که عدالت بر پایه‌ای ثابت استوار است و حال آن‌که مفهومی از عدالت که مورد توافق همه باشد، وجود ندارد. در پاسخ به این ایراد گفته شده است که صرف وجود اختلاف بین جوامع در دوره‌های مختلف تاریخ در برداشت مفهوم عدالت و انصاف برای نفی وجود حقوق طبیعی کافی به نظر نمی‌رسد.

آیا می‌توان گفت به صرف این‌که بشر درباره جهان اطراف خود دریافته‌ها و اندیشه‌های متفاوتی دارد، پس در نتیجه، جهان (واحد) وجود ندارد. آیا ادراک‌های متفاوت از حقایق غیر قابل انکار از قبیل روح، مرگ، سعادت، شقاوت، زیبایی و... می‌تواند این مطلب را تأیید کند که آنها وجود نداشته یا حقایقی متغیرند؟

به همین قیاس، آیا اثبات این‌که دریافته‌های بشر از مفهوم عدالت متغیر است می‌تواند دلیل بر نبود حقوق طبیعی یا عدم امکان شناخت آن باشد؟ (اشتراوس: ۱۱۷)

احساس مفهوم عدالت به عنوان امری مطلق یکی از خواست‌های وجدان آدمی است. اگر جز این باشد باید عدالت را به میل و خواست این و آن واگذاریم. چیزی که سیسرون، سیاست‌مدار و خطیب لاتینی (۴۳ تا ۱۰۶ ق.م) با طرح یک سؤال، نامعقول بودن آن را به اثبات رسانیده است، آنجا که می‌گوید:

اگر یک قانون‌گذار یا یک ستم‌گر و یا حتی گروه‌کثیری از مردم، آدم‌کشی و یا سرقت را مشروع اعلام کنند، آیا این امور، مشروع خواهند شد. (وکیو: ۱۲)

خلاصه این‌که امروزه نیاز بشر به حقوق طبیعی به همان اندازه اهمیت دارد که در قرون و حتی هزاره‌های گذشته احساس می‌شد. انکار حقوق طبیعی به آن معنا خواهد بود که بپذیریم هر حقی امری وضع شده و نهادنی است.

به عبارت دیگر، حق و عدالت همان خواهد شد که قانون‌گذار تعیین کرده است، در حالی که می‌دانیم که گاه به درستی یا به خطا گفته شده که برخی قوانین یا تصمیم‌گیری‌ها غیر منصفانه یا ناعادلانه است، پس در چنین مواردی معیاری از درست یا نادرست، عادلانه و غیر عادلانه بودن، مستقل و بالاتر از حقوق موضوعه وجود دارد که با استناد به آن می‌توانیم در مورد حقوق موضوعه به قضاوت بنشینیم.

۲. ایراد دوم

خلاصه ایراد دوم این بود که اختلاف بین حقوق دول مختلف بهترین دلیل بر این است که حقوق نمی‌تواند از طبیعت سرچشمه گرفته باشد.

ارسطو به خوبی در مقام پاسخ‌گویی از این ایراد برآمده و برای رد آن، بخش متغیر حقوق را از بخش ثابت آن جدا کرده است.

به عقیده وی، آن بخش از حقوق که از طبیعت سرچشمه گرفته، نزد همه دولت‌ها مشترک

است و آن قسمت که براساس شرایط و اوضاع و احوال زمانی و مکانی جامعه پایه ریزی شده، مختص به همان جامعه است.

در دیدگاه ارسطو، عدالت به عنوان رکن اساسی دولت به طبیعی و میثاقی تقسیم شده است. قواعد عدالت طبیعی آن است که از نظر جهانی در میان افراد متمدن شناخته شده است، ولی قواعد عدالت میثاقی یا قراردادی از مسائلی گفت و گو می کند که تا به صورت قاعده و حکمی معین از سوی مقام رسمی خاص در نیاید، بی اعتبار یا نامعین است. (کانت: ۸۱؛ ساکت: ۱۴۹)

به طور خلاصه، آن بخش از حقوق که با موازین عقل و عدالت منطبق باشد، حقوق طبیعی است، زیرا هر انسانی در فطرت و سرشت خود خواهان عدالت است، ولی آن بخش از حقوق که متناسب با زمان و مکان و نیازی جامعه باشد، حقوق موضوعه به شمار می رود. بنابراین، می بایست میان آن دسته از قواعد حقوقی که در خور طبیعت و فطرت بشری است و آنهایی که محصول اراده دولت هستند، فرق گذشت.

۳. ایراد سوم

ایراد سوم این بود که وقایع تاریخی با حقوق طبیعی مغایرت داشته و این عدم تطابق، خود دلیل بر این است که حقوق طبیعی توهمی بیش نیست. ولی به نظر می رسد که از یک نکته در اینجا غفلت شده است و آن این که حقوق طبیعی را نباید با حقوق موضوعه قیاس کرد. حقوق طبیعی، حقوق آرمانی و ایدئالی است و تعیین می کند که امور باید چگونه باشد، هر چند در عمل آن گونه نباشد.

گروسیوس که از حقوق طبیعی به عنوان بنیاد حاکمیت و داور نهایی اختلاف میان انسان ها دفاع کرده، در پاسخ از ایراد بالا بر این عقیده است که عدم پیروی انسان ها از حقوق طبیعی به سبب این است که عقل کاملاً بر رفتار آنها حاکم نیست. هدف نظام مبتنی بر قانون فراهم آوردن جانشین مؤثری برای عقل در محرکات انسان های غیر عاقل است. (اسکروتن، ۱۳۷۶؛ ۱۲۱ و ۱۲۲)

بنابر این، ضروری است که در مورد حقوق طبیعی بین وقایع و پدیده های خارجی و ارزش ها تفکیک قائل شویم.

۴. ایراد چهارم

مخالفان نظریه حقوق طبیعی معتقدند که اگر در برقراری نظم حقوقی پای عقل و حقوق طبیعی به میان آید، حقوق گرفتار سلیقه‌ها و داوری‌های خودسرانه اشخاص شده و هر کس آنچه را می‌پسندد از قواعد فطری می‌شمارد.

به نظر می‌رسد که در رد ایراد بالا کافی است که به این نکته توجه شود که مراد از عقل از دیدگاه پیروان نظریه حقوق طبیعی، عقل سلیم است. عقلی که خداوند در نهاد همه انسان‌ها از هر نژاد و تیره به ودیعت نهاده است، عقلی که از هرگونه اعوجاج و انحرافی عاری بوده و متأثر از موقعیت‌های زمانی، مکانی و ضرورت‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی نباشد. همان عقلی که از دیدگاه امامیه یکی از منابع استنباط حکم شرعی بوده و ملازمه میان احکام آن و احکام شرع برقرار است.

مطلب بالا صرفاً یک ادعا و نسبت‌گزارف به طرفداران نظریه حقوق طبیعی نیست. بازگردیم به فرازی از سخن سیسرون که در آغاز این مقاله از وی نقل کردیم، آنجا که او به طور صریح بر این نکته تأکید می‌کند که حقوق طبیعی بر عقل سلیم و طبیعت و فطرت بشری پایه‌ریزی شده است.

نتیجه

واقعیت این است که یک سلسله امور را عقل هر انسانی بی‌هیچ واسطه‌ای بر آن حکم می‌کند و به اندازه‌های عادلانه، طبیعی و درست است که هیچ کس را یارای انکار آن نیست. عوامل مادی و اختلاف زمان و مکان نمی‌تواند از قدرت و اعتبار آن بکاهد. احکامی نظیر حسن عدالت، قبح ظلم، لزوم رد امانت، پرداختن دین، قبح خیانت در امانت و عقاب بلابیان و... و به طور کلی، آن دسته از احکام و قضایایی که به تعبیر معروف، «قیاسات‌ها معها» است.

بنابر این، ناچاریم از این‌که به وجود قواعدی برتر و والاتر از قواعد موضوعه اعتراف کرده و ضمانت اجراهای مناسبی را برای اجرای آن و در نتیجه، تنظیم صحیح روابط اجتماعی فراهم آوریم.

کتاب‌نامه

۱. اشتراوس، لئو، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، نشر آگه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.
۲. اسکروتین، راجر، اسپینوزا ترجمه اسماعیل سعادت، طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تاریخ حقوق ایران، کانون معرفت، تهران [بی تا].
۴. حسن فرج، توفیق، المدخل للعلوم القانونية، الدار الجامعية، چاپ اول، بیروت، ۱۹۸۸ م.
۵. ساکت، محمد حسین، نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق، شرکت انتشارات جهان معاصر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.
۶. شایگان، سید علی، حقوق مدنی، انتشارات طه، چاپ اول، قزوین، ۱۳۷۵.
۷. علمی، رضا، کلیات حقوق، مؤسسه عالی حسابداری، ۱۳۴۸.
۸. کاتوزیان، ناصر، کلیات حقوق (نظریه عمومی)، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
۹. _____، فلسفه حقوق، ج ۱، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
۱۰. کانت، ایمانوئل، مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ج ۱، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.
۱۱. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه غلامرضا اعوانی، ج ۴، انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.
۱۲. کی‌نیا، مهدی، کلیات مقدماتی حقوق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸.
۱۳. لوی برول، هانری، جامعه شناسی حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰.
۱۴. وکیو، دل، فلسفه حقوق، ترجمه جواد واحدی، نشر میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.